****

[ادله ی جواز غیبت مخالفین در بیان محقق خوئی ره 1](#_Toc496189913)

[دلیل اول؛ صحیحه داوود بن سرحان 1](#_Toc496189914)

[دلیل دوم؛ جواز غیبت متجاهر به فسق 2](#_Toc496189915)

[دلیل سوم؛ عدم وجود ملاک تحریم یعنی اخوّت 2](#_Toc496189916)

[دلیل چهارم؛ سیره مستمره بین شیعیان 3](#_Toc496189917)

[مناقشات مرحوم محقّق ایروانی 3](#_Toc496189918)

[رأی مختار: 4](#_Toc496189919)

[دو شکل از غیبت 5](#_Toc496189920)

[حکمِ غیبتی که مصداق ظلم باشد 5](#_Toc496189921)

[بحث استطرادی؛ مراد از "بالاسلام حقنت الدماء" 6](#_Toc496189922)

[ادله ی مرخّصه این گونه غیبت 7](#_Toc496189923)

**موضوع**: غیبت مخالفین /غیبت /محرمات

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث بعدی در مورد غیبت مخالفین بود که مرحوم شیخ اعظم انصاری قائل به جواز آن شد، و گذشت که مرحوم امام نظر ایشان را تایید کرده و جواز غیبت مخالفین را از واضحات تلقی نمودند.

واما مرحوم محقّق خوئی نیز این امر را جائز دانسته اند به چند دلیل:

## ادله ی جواز غیبت مخالفین در بیان محقق خوئی ره

### دلیل اول؛ صحیحه داوود بن سرحان

از روایات و ادعیه و زیارات ثابت است که برائت از مخالفین و اکثار سبّ و اتّهام زنی بر آنان واجب است، چرا که مخالفین اهل بِدَع بوده و شبهه ای در کفر آنان نیست، زیرا انکار ولایت موجب کفر است، کما اینکه بعض فقرات زیارت جامعه کبیره دلالت بر این معنی دارد مانند منطوقِ فقره "من جحدکم کافر" و عکس نقیض فقره "من وحّده قبل عنکم" که میشود: "من لم یقبل عنکم فلم یوحّده" فیعنی هو مشرک.

این‌ مطلب که ایشان مخالفین را از اهل بدع دانسته و اکثار سبّ و اتّهام زنی به آنان و وقیعه در آنان یعنی غیبتشان را واجب دانسته، ناظر به صحیحه داوود بن سرحان است که چنین وارد شده است: "اذا رأیتم اهل الریب و البدع من بعدی فاظهروا البراءة منهم و اکثروا من سبّهم و القول فیهم و الوقیعة و باهتوهم کی لایطمعوا فی الفساد فی الاسلام و یحذرهم الناس و لایتعلمون من بدعهم یکتب الله لکم بذلک الحسنات و یرفع لکم به الدرجات فی الآخرة[[1]](#footnote-1)". مرحوم محقّق خوئی به مضمون این روایت فتوی داده و بهتان زدن به اهل خلاف را نیز جائز می داند لقوله علیه السلام: "باهتوهم لئلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام".

اما اینکه طمع در فساد نسبت به عامه ی مخالفین ثابت نیست یا بسیار بعید است، درست نیست چرا که طمع در فساد که عنوان قصدی نمی باشد، لذا تارة شخص فی الواقع طمع در فساد در اسلام می‌‌کند و لو با حسن نیّت، واینگونه نیست که طمع در فساد در اسلام مختصّ عامدین و مقصّرین باشد، بلکه گاهی شخص از روی قصور موجب فساد در اسلام می شود.

مرحوم محقق خوئی این روایات را بر کلّ مخالفین تطبیق کرده اند. مرحوم امام قدّس سره نیز به مضمون این صحیحه در بعضی از سخنان‌شان اشاره می‌‌کردند، و ‌ظاهر این است که ایشان هم به همین مضمون فتوی می‌‌دادند. در مورد این روایت و مدلول آن کبرویا و صغرویا در بحث های آتی مباحثی مطرح خواهیم کرد.

### دلیل دوم؛ جواز غیبت متجاهر به فسق

مرحوم محقق خوئی فرموده اند: مخالفین متجاهر به فسق هستند، چرا که متجاهر به انکار ولایت اهل بیت علیهم السلام هستند که این اعظم الفسوق است و اعمالشان نیز بر خلاف شرع است، و از آنجا که غیبت متجاهر به فسق جواز دارد غیبت مخالفین هیچ منعی ندارد.

### دلیل سوم؛ عدم وجود ملاک تحریم یعنی اخوّت

آنچه از روایات استفاده می شود آن است که ملاکِ تحریمِ غیبت اخوّت است و حال آن که لا أخوّة بیننا و بینهم. اما اطلاقات موجوده در بعض روایات غیبت که خالی از قید اخوّت است، منصرف به فرض وجود أخوّت است به دلیل ‌مناسبت بین حکم و موضوع.

### دلیل چهارم؛ سیره مستمره بین شیعیان

مطلبی که مرحوم صاحب جواهر نیز متذکر آن شده است به اینکه سیره مستمره بین عوام شیعه و علماء آنان بر غیبت مخالفین بلکه سبّ و لعن آن‌ها در جمیع اعصار و امصار است.

## مناقشات مرحوم محقّق ایروانی

مرحوم محقق ایروانی در این مطالب مقداری تشکیک کرده و فرموده اند:

اما این‌که گفته شد که اخبار حرمت غیبت مختصّ مؤمن است و مخالف مؤمن نیست و لو مسلِم باشد، مخدوش است به این که بعض ادله حرمت غیبت مطلق از قید ایمان است، مثل روایت سکونی: "الغیبة اسرع فی دین الرجل المسلم من الآکلة فی جوفه[[2]](#footnote-2)"، و یا روایت حسین بن علوان: "تحرم الجنّة علی ثلاثة علی المنّان و علی المغتاب و علی مدمن الخمر[[3]](#footnote-3)"

خب اطلاق این روایات شامل مخالف نیز می شود، نهایتا دلیل بر اخراج کافر از اطلاق این روایات داریم لکن نسبت به مخالف که دلیلی نداریم. در بعض روایات نیز عنوان مسلم را ذکر کرده اند، مثل روایت سهل بن زیاد: " المسلم اخ المسلم عینه و مرآته و دلیله، لایخونه و لایخدعه و لایظلمه و لایکذبه و لایغتابه[[4]](#footnote-4)"، فلذا ادله حرمت غیبت اختصاصی به خصوصِ غیبت مؤمن ندارند و نمی توان گفت غیبت مخالف جایز است چون دلیل حرمتِ غیبتِ مؤمن شامل حال او نمی‌شود؛ حال آنکه مشمول دلیلِ حرمتِ غیبتِ مسلم می باشند.

و بین این دو طائفه از روایات –روایاتی که مقیّد به قید ایمان هستند و روایاتی که عاری از این قید می باشند- تنافی وجود ندارد تا قائل به تخصیصِ روایات مطلقه شویم، بلکه مثبتین بوده فلذا اخذ به هر دو طائفه می کنیم.

اما این‌که عنوان مؤمن در ادبیات قرآن را به معنای شیعه اثنی عشری بدانیم و آیه ی شریفه "یا ایها الذین آمنوا لایغتب بعضکم بعضا" را مختصّ به شیعیان اثنی عشری بدانیم ثابت نیست، هر چند در اصطلاحِ ما مؤمن به معنای شیعه اثنی عشری باشد. بلکه ظاهر این است که مؤمن به معنای "من دخل الایمان فی قلبه"، و مسلم به معنای "من أقرّ بالشهادتین بلسانه" باشد، کما اینکه مفاد آیه شریفه: "قالت الأعراب آمنّا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا أسلمنا و لمّا یدخل الایمان فی قلوبکم" نیز همین است لذا حمل آیه غیبت بر مؤمنِ به اصطلاحِ ما در غایت بعد است چرا که این تقسیم‌‌بندی‌ها بعد از زمان پیغمبر صلوات الله علیه وآله آغاز شده حال آن که در زمان حضرتشان ‌همه در عنوان مؤمن داخل بودند.

و اما اینکه مرحوم شیخ اعظم فرمودند: به ضرورت مذهب مخالفین احترام نداشته و احکام اسلام بر این‌ها جاری نمی‌شود الا به مقدار احکام محدودی آن هم برای تحفّظ مصلحتِ شیعه[[5]](#footnote-5)، مخدوش است به اینکه از کجا معلوم ملاک حرمت غیبت احترامِ مغتاب باشد؟ لعلّ ملاکِ حرمت غیبت تحفظ لسان از تعرّض به اعراض دیگران باشد که نشانه ی خفّت و مهانت انسان است، و این تعرّضات دلالت بر تنزّلِ مستوایِ فکریِ متعرّض می باشد. پس اینکه شارع از غیبت منع کرده است برای این است که مؤمن در چشم دیگران انحطاط و خفّت پیدا نکند، بعبارة أخری: لعلّ ملاک منع غیبت حفظ حرمت مغتاب نیست بلکه حفظ حرمتِ مؤمن است به اینکه متعرّض فعلی نشود که موجب خفّت و مهانت شأن وی باشد. مثل این‌که تلفّظ به الفاظ رکیکه ممنوع باشد ولو اینکه طرفِ مقابل احترام ندارد، لکن خودِ مؤمن احترام دارد وباید از تلفظ به چنین الفاظی تحرّز داشته باشد.

مرحوم محقّق ایروانی فرموده اند که به نظر ما تنها دلیل جواز غیبت مخالفین آن است که آنچه ما از ادله محرّمه غیبت استفاده کرده ایم این است که "الغیبة ما تقول فی اخیک ما ستره الله علیه" و حال آنکه "لا أخّوة بیننا و بین المخالفین" پس غیبت آنان منعی نخواهد داشت. ومع الغضّ عن هذا الدلیل باقی ادله از نظر ما مخدوش بوده وجهی برای جواز غیبت باقی نمی ماند.

این از نظر بعض از فقهاء عظام. ما برای این‌که بحث منقّح شود می‌‌خواهیم ما یمکن ان یقال را گفته و بعد نظر نهایی را انتخاب کنیم.

## رأی مختار:

به نظر ما مناقشاتی بر ادله‌ای که برای جواز غیبت مخالفین ذکر شد وارد است، حال ببینیم این مناقشات درست است یا خیر. قبل از ذکر مناقشات، مطلبی را به عنوان یک اصل ذکر می کنیم.

### دو شکل از غیبت

حرمت غیبت یک بخش تعبّدی دارد، و یک بخش عقلی و عقلائی. گاهی از غیبت کردن یک شخص، او ضرر مهمّی نمی‌بیند. حالا اینکه ما در کنار دوستمان یا خانواده نشسته و بگوییم فلانی اهل نماز نبوده و نماز نمی خواند، یا اینکه دیدم که فلانی دروغ گفت، اینگونه از موارد غیبت زندگیِ مغتاب را مختلّ نکرده و آسیب جدّی و معتنی به مالی و عرضی به او وارد نمی کند. خب چنین موردی را نمی توان گفت دلیل عقلی یا عقلائی بر حرمتش قائم است، بلکه دلیل بر حرمت آن دلیل شرعی است به اینکه شارع تجویز نمی‌کند و لو هیچ آسیبی متوجه مغتاب نیز نشود. و لکن بخشی از غیبت ها هم وجود دارد که ظلم عقلی و عقلائی است به این که غیبت کردن موجب آسیب و یا در معرض آسیب جدّی مالی و عرضی قرار گرفتن مغتاب باشد، مثل این که در مورد شخص جوانی که حالا مسیحی یا حتی کافر است -چه دختر و چه پسر- یک افشاگری -ولو به حق- کرده، و او را در جامعه ساقط ‌‌کنید به گونه ای که دیگر ‌زندگی آرامی نداشته، یا ‌زندگیش دچار انبوهی از مشکلات شود.

#### حکمِ غیبتی که مصداق ظلم باشد

به نظر ما این قسم از غیبت اگر عقلاً ظلم نباشد لااقل ظلمِ عقلائی است و مشمولِ اطلاقات ناهیه از ظلم می شود. و لذا به نظر ما بعید است فقهاء عظام نیز حرمت غیبت آن قسمت از غیبت هائی را که مصداق ظلم است -و لو ظلم عقلائی- را مختصّ به شیعه اثنی عشری بدانند. بلکه ظلم حرام است و لو ظلم به کافر، فلذا چنین غیبتی حرام است مطلقاً. ظلم عقلائی طبق عمومات ظلم حرام است. حتّی مرحوم آقای خوئی در کتاب الخمس، ‌در مسئله این که گنج و ‌کنزی هست که نمی‌دانیم مال مسلم هست یا کافر -‌ مرحوم آقای خوئی مانند مشهور معتقد به عدم احترام مالِ کافرِ غیر ذمّی است- ایشان قائل به حرمت اخذ این مال است برای این‌که ظلم عقلائی است و تا نصّ خاصّ نیاید و تجویز نکند و به ما واصل نشود که شارع تجویز کرده است، ظلم عقلائی قبیح است و حرام است. "لاتَظلمون و لاتُظلمون". "ان الله یأمر بالعدل و ینهی عن البغی"، و بغی یعنی ظلم. در آن عهد مالک اشتر هم هست که حضرت به مالک فرمودند در دلت نسبت به هم‌نوعانت احساس محبت داشته باش، "فانّ الناس صنفان اما أخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق"، بهرحال انسان در مقابل دیگران ‌که هم نوع او هستند، ‌انسان هستند، جزء حقوقی انسانی است که نباید ظلم بکنی. هیچ فقیهی ظلم به کافر را تجویز نمی‌کند.

الا اینکه گفته شود ادله ی مطلقه و ناهیه از ظلم مقیّدات و مخصّصاتی دارد که البته ما قائلیم چنین دلیلی نداریم، لکن باید بحث کنیم و ببینیم آیا ادله ی مخرجه از نهی از ظلم داریم یا خیر؟. پس ما باید بیاییم سراغ دلیل‌هایی برویم که تجویز کند در مورد کافر یا مخالف یک مطلبی را تا ما با نصّ خاص بگوییم، پس کشف می‌‌شود که از نظر شارع این ظلم نیست.

##### بحث استطرادی؛ مراد از "بالاسلام حقنت الدماء"

حالا استطراداً بحثی که در مورد کافر وجود دارد مطرح می کنیم و دوباره به بحث خودمان بر می گردیم، وآن اینکه گفته می‌‌شود "بالاسلام حقنت الدماء" یعنی احترام جان انسان با اسلام او است، احترام جان حقّ مسلمان است.

اولا: "بالاسلام حقنت الدماء"، ‌حقّ دم یعنی حفظ دم، ‌محقون الدم یعنی محفوظ الدم، ‌مسلمان محفوظ الدم هست، و کافر محفوظ الدم نیست. نه این‌که یجوز اراقة دم الکافر بأیّ‌ نحو کان. نظیر اینکه شما یک کیفی را آورده و در مسجد می گذارید که مشغول نماز شوید، آقایی می‌‌گوید اینجا محفوظ نیست، این کیف را در امانتداری بگذارید در آنجا محفوظ است. خب معنای این جمله چیست؟ معنایش این است که اینجا در معرض آسیب و سرقت است. بالاسلام حقنت الدماء، مسلمان جانش مأمون و محقون و محفوظ است - الا اینکه مرتکب جرمی بشود که موجب قتلش شود-، لکن کافر در معرض آسیب است نه این‌که هر کسی می‌‌تواند اسلحه دست بگیرد و انسان‌هایی را که مسلمان نیستند بکشد، معنایش این نیست. حاکم عادل طبق مصالح عالیه اسلام در جهاد می‌‌تواند اعلان جهاد بکند با کفار و از این طریق کافر همیشه در معرض اراقه ی دم است و محقون الدم نیست. مسلمان با اسلامش محقون الدم است الا اینکه سبب جدیدی ایجاد کند به اینکه مثلا جزء فئه باغیه بشود تا مهدور الدم بشود یا سبب حدی را انجام بدهد. منتهی کافر ولو هیچ سببی را ایجاد نکند در معرض خطر است و محقون الدم نیست. این معنای "بالاسلام حقنت الدماء" است نه اینکه یجوز قتله کیف شاء.

ثانیا: ما ملازمه ای بین جواز قتل و اراقه ی دم و جواز ظلم نمی بینیم، ممکن است شما بتوانید موجودی را بکشید -مثل ولی الدم در قصاص نسبت به قاتل- اما حق ندارید آبروی او را برده و به او ظلم کنید. یا مثلا تجویز قتل شاید بخاطر این‌ باشد که دنیا از لوث کافری که حاضر نیست مسلمان بشود خلاص شده و پاک می‌‌شود، لکن ربطی ندارد که می شود آبرویش را برد.

خب در مورد کفار امر چنین است، مخالفین که مسلم بوده به طریق اولی از این حیث مقدّم بر کفارند و ظلم و ایذاء آنان ممنوع و حرام است. حالا انسان یک همسایه مخالفی دارد، مدام نصف شب بلند شده بلندگو دست گرفته، شعار داده یا دعا بخواند. آن آقا می‌‌گوید ما می‌‌خواهیم بخوابیم، بگوییم نه وبعد بگوییم حق اعتراضی ندارید زیرا که ایذاء مخالفین حرام نیست؟! نخیر عمومات ظلم تخصیص نخورده است. لذا ما به نظرمان این اصل را مفروغ‌عنه بگیریم و بعید می‌‌دانم فقهاء عظام آن غیبتی را تجویز کردند که عرفا ظلم به طرف است.

##### ادله ی مرخّصه این گونه غیبت

اما ادله که به عنوان اثباتِ جوازِ غیبتِ مخالف حتّی اذا أوجب هتک عرضه ممکن است مطرح بشود، ‌جواب این را بدهیم:

###### دلیل اول؛ سیره متشرعه

یکی این بود که ادعا می‌‌شد سیره متشرعه بر غیبت مخالف داریم. غیبت مخالف در دینش بلااشکال سیره است و آنچه که مربوط به دین مخالف است، مربوط به اولیاء این‌ها است، این‌ها بلااشکال هم سیره است، هم قطعی الجواز است، ‌بلکه قطعی الوجوب است. در این بحثی نیست. اما ذکر عیوب شخصی دیگران مخصوصا در جایی که مستلزم هتک عرض این‌ها است در جامعه ما احراز سیره نکردیم.

مرحوم مقدّس اردبیلی نیز نقل می‌‌کنند که علی ما ببالی مرحوم شهید در کلماتش متعرض این مطلب شده اند که سیره متشرعه بر غیبت مخالفین در اموری که مربوط به دینشان می شود قائم است، لکن در مورد فراتر از آن و بالنسبة الی العیوب الشخصیة سیره احراز نشده است. البته ما این مطلب را در کلمات مرحوم شهید پیدا نکردیم.

###### دلیل دوم؛ عدم احترام مخالفین

اما استدلال به این‌که مخالفین احترام ندارند، قائلیم که احترام داشتن و نداشتن مقول به تشکیک است. مخالفین برخی از مراتب احترام را دارند. دفن‌شان واجب است، نظر به عورتشان حرام است، نظر به موی زن سنّیه حرام است، خب این‌ها از مناشیء احترام است.

چرا نظر به موی زن کافره حلال است؟ چون روایت می‌‌گوید "لاحرمة لنساء اهل الذمة ان ینظر الی شعورهن"، اما به موی سر زنان مخالفین می شود نگاه کنیم؟ نخیر. چون این مقدار از احترام را شارع قائل است که "لاینظر الی شعور نساء المخالفین". و یا مثلا در مورد نظر به عورت کافر در روایات آمده است که "ما أری النظر الی عورة الکافر الا کالنظر الی عورة الحمار"، چرا؟ چون یعنی کافر حرمتی ندارد. هر چند اصحاب از این روایت اعراض کرده بر طبق آن فتوی نداده اند لکن خب این روایت هست. اما نظر به عورت مخالفین بلااشکال حرام است. دفن مخالف را فقهاء واجب می‌‌دانند و وجوب دفن به ملاک احترام است. و لذا در مورد کافر روایت داریم "لایدفنه مسلم و لاکرامة". کافر احترام ندارد، لذا از این جهت دفنش نکنید.

خلاصه عرض ما این است که عدم احترام مخالف مراتب دارد. آن وقت ما شک می‌‌کنیم حرمت غیبت جزء آن مراتب عالیه احترام است که از ادله فهمیدیم احترام ندارد یا جزء مراتب نازله احترام است که مخالفین احترام دارند؟ پس نمی‌شود بگوییم چون مخالفین احترام ندارند فیجوز غیبتهم.

###### دلیل سوم؛ جواز غیبت متجاهر به فسق

واما در مورد این‌که گفته شد مخالفین متجاهر به فسق هستند، قائلیم: ‌متجاهر به فسق عنوان مستقلی در روایات نیست. آنچه در روایات هست و مفتی به مشهور است این است که "من القی جلباب الحیاء فلا حرمة له ولا غیبة"، مگر هر مخالفی جلباب حیاء را القاء کرده؟!. او در محیطی تربیت شده که پدر و مادرش مخالف بوده اند، او هم مخالف بزرگ شده لکن پرده حیاء را ندریده، لذا نمی‌شود به این ادله استدلال کرد. حتی در مورد مقصّر نیز نمی توان گفت القی جلباب حیاء. مصداق این مطلب کسانی هستند که علنا فسق و فجور مرتکب شده، در محیط عام شرب خمر میکنند. مضافا به این که "فلا حرمة له و لاغیبة" یک بحث است، "یجوز ظلمه" بحثی دیگر. فعلا مقام بحث در مورد غیبتی است که از مصادیق ظلم عقلائی به مغتاب است.

آنچه می می‌‌ماند اینکه تامل بفرمایید راجع به این استدلال آقای خوئی که صحیحه داوود بن سرحان -اذا رأیتم اهل الریب و البدع من بعدی فاکثروا من سبهم و الوقیعة فیهم أی غیبتهم و باهتوهم- که این روایت از حیث کبروی چگونه است، و آیا بر کلّ مخالفین صادق است یا خیر‌.

1. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج16، ص268، أبواب ، باب39، ح21531، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/16/268/%D9%85%D9%86%20%D8%A8%D8%B9%D8%AF%DB%8C) [↑](#footnote-ref-1)
2. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج12، ص280، أبواب ، باب152، ح16306، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/280/%D8%A7%D8%B3%D8%B1%D8%B9) [↑](#footnote-ref-2)
3. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج12، ص281، أبواب ، باب152، ح16309، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/281/%D9%85%D8%AF%D9%85%D9%86%20) [↑](#footnote-ref-3)
4. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج12، ص204، أبواب ، باب122، ح16094، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/204/%D9%84%D8%A7%20%DB%8C%D8%AE%D9%88%D9%86%D9%87) [↑](#footnote-ref-4)
5. [مکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج1، ص319.](http://lib.eshia.ir/10141/1/319/%D8%B9%D8%AF%D9%85%20%D8%A7%D8%AD%D8%AA%D8%B1%D8%A7%D9%85%D9%87%D9%85) [↑](#footnote-ref-5)